

هو العليم

اهداف تربیتی امام صادق علیه السلام در ارتباط با  
عنوان بصری

شرح حدیث عنوان بصری - ورد و ذکر - جلسه ۱۹

بیانات

حضرت آیت الله حاج سید محمد محسن حسینی

طهرانی

قدس الله سره

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ الصَّلَاةُ وَ السَّلَامُ عَلَى أَشْرَفِ

الْمُرْسَلِينَ

وَ خَاتَمِ النَّبِيِّينَ أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ وَ عَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ

الطَّاهِرِينَ

وَ اللَّعْنَةُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ

در این مجلس به توضیح مختصر نکات ظریف

ادامه روایت، و از مجلس بعد به بیان اصل

دستورالعمل‌های امام صادق علیه‌السلام به عنوان

بصری خواهیم پرداخت.

**کیفیت تشرف عنوان بصری خدمت امام صادق**

**علیه‌السلام**

عنوان بصری می‌گوید:

فَاغْتَمَمْتُ مِنْ ذَلِكَ وَ خَرَجْتُ مِنْ عِنْدِهِ، وَ قُلْتُ فِي

نَفْسِي لَوْ تَفَرَّسَ فِيَّ خَيْرًا لَمَا زَجَرَنِي عَنِ الْإِخْتِلَافِ

إِلَيْهِ وَ الْأَخْذِ عَنْهُ. فَدَخَلْتُ مَسْجِدَ الرَّسُولِ صَلَّى اللَّهُ

عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمْتُ عَلَيْهِ؛ ثُمَّ رَجَعْتُ مِنَ الْغَدِ إِلَى  
الرَّوَضَةِ وَ صَلَّيْتُ فِيهَا رَكْعَتَيْنِ وَ قُلْتُ: «أَسْأَلُكَ يَا  
اللَّهُ يَا اللَّهَ! أَنْ تَعْطِفَ عَلَيَّ قَلْبَ جَعْفَرٍ وَ تَرْزُقَنِي مِنْ  
عِلْمِهِ مَا أَهْتَدِي بِهِ إِلَى صِرَاطِكَ الْمُسْتَقِيمِ.»

«وقتی امام علیه السلام به من جواب رد دادند و  
فرمودند: " وقت مرا مگیر و با این رفت و آمد خود  
مزاحم اذکار و اوراد من مشو " یأس بر من غلبه کرد  
و با ناراحتی شدیدی از نزد آن حضرت بیرون آمدم.  
با خود گفتم: اگر حضرت در من عاقبت و مال  
خیری می دید، از ارتباط با خودش منع نمی کرد و  
مرا نمی راند و با آغوش باز استقبال می نمود.

داخل مسجد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم  
شدم و بر حضرت سلام کردم. سپس فردای آن روز  
دوباره به مسجد پیغمبر مراجعت کردم و دو رکعت  
نماز خواندم و عرض کردم: " پروردگارا! من از تو  
درخواست و طلب می کنم که قلب جعفر را به من  
متمایل گردانی و از علم او آن مقدار به من عطا کنی  
که بتوانم به وسیله آن در صراط مستقیم تو قدم  
بردارم. "»

وَرَجَعْتُ إِلَى دَارِي مُغْتَمًّا وَ لَمْ أُخْتَلَفْ إِلَى مَالِكِ  
بِنِ أَنْسِ، لِمَا اشْرَبَ قَلْبِي مِنْ حُبِّ جَعْفَرٍ. فَمَا خَرَجْتُ  
مِنْ دَارِي إِلَّا إِلَى الصَّلَاةِ الْمَكْتُوبَةِ، حَتَّى عَيْلَ  
صَبْرِي. فَلَمَّا ضَاقَ صَدْرِي، تَنَعَّلْتُ وَ تَرَدَّيْتُ وَ

قَصَدْتُ جَعْفَرًا؛ وَ كَانَ بَعْدَ مَا صَلَّيْتُ الْعَصْرَ.

«در حالی که ناراحت و اندوهناک بودم به خانه خود مراجعت کردم و دیگر به سراغ مالک بن انس نرفتم؛ چرا که قلبم از محبت جعفر بن محمد سیراب و پر شده بود و دیگر در دل خود جایی را برای مالک نمی‌دیدم و برای رفتن به نزد او کشش نداشتم.

این غم و اندوه، مرا زمین‌گیر و خانه‌نشین کرده بود و فقط برای اقامه نماز از منزل بیرون می‌آمدم؛ تا اینکه صبرم تمام شد. نعل به پا کردم و ردا به دوش انداختم و بی‌اختیار به قصد خانه امام صادق علیه‌السلام حرکت کردم؛ و این واقعه بعد از این بود که نماز عصر را خوانده بودم.»

فَلَمَّا حَضَرْتُ بَابَ دَارِهِ، اسْتَأْذَنْتُ عَلَيْهِ. فَخَرَجَ خَادِمٌ لَهُ، فَقَالَ: «مَا حَاجَتُكَ؟» فَقُلْتُ: «السَّلَامُ عَلَى الشَّرِيفِ.» فَقَالَ: «هُوَ قَائِمٌ فِي مُصَلَّاهِ.» فَجَلَسْتُ بِحِذَاءِ بَابِهِ؛ فَمَا لَبِثْتُ إِلَّا يَسِيرًا إِذْ خَرَجَ خَادِمٌ، فَقَالَ: «ادْخُلْ عَلَى بَرَكَاتِهِ اللَّهِ.» فَدَخَلْتُ وَ سَلَّمْتُ عَلَيْهِ. فَرَدَّ السَّلَامَ وَ قَالَ: «اجْلِسْ، غَفَرَ اللَّهُ لَكَ.»

«وقتی به خانه آن حضرت رسیدم، استیذان کردم و اذن دخول خواستم. خادم حضرت بیرون آمد و پرسید: "درخواست و حاجت چیست؟" گفتم: "می‌خواهم بر این مرد بزرگ سلامی عرض کنم." (وقت نماز عصر بود)؛ پاسخ داد: "حضرت در

مصلاى خود در حال نماز است. " ديگر نگفتم كه مى خواهى داخل بيايم، و کنار در نشستم؛ مدتى نگذشت كه خادم بيرون آمد و گفت: " داخل شو كه خداوند به تو بركت بدهد و دخول و قدومت را مبارك گرداند. " وارد شدم و بر حضرت سلام كردم. ايشان سلام مرا جواب گفت و فرمود: " بنشين، خدا تو را پيامرزد. "

فَجَلَسْتُ، فَأَطْرَقَ مَلِيًّا؛ ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ وَ قَالَ: «أَبُو مَنْ؟» قُلْتُ: «أَبُو عَبْدِ اللَّهِ.» قَالَ: «ثَبَّتَ اللَّهُ كُنْيَتَكَ وَ وَفَّقَكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ! مَا مَسَأَلْتُكَ؟» فَقُلْتُ فِي نَفْسِي لَوْ لَمْ يَكُن لِي مِنْ زِيَارَتِهِ وَ التَّسْلِيمِ غَيْرَ هَذَا الدَّعَاءِ لَكَانَ كَثِيرًا. ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ ثُمَّ قَالَ: «مَا مَسَأَلْتُكَ؟» فَقُلْتُ: «سَأَلْتُ اللَّهَ أَنْ يُعْطِفَ قَلْبَكَ عَلَيَّ وَ يَرْزُقَنِي مِنْ عِلْمِكَ وَ أَرْجُو أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى أَجَابَنِي فِي الشَّرِيفِ مَا سَأَلْتُهُ.»<sup>۱</sup>

«خدمت حضرت نشستم. ايشان مدتى سر به زير انداختند؛ بعد سر خود را بلند كردند و فرمودند: " كه هستى؟ كنيه تو چيست؟ "

گفتم: " كنيه ام ابو عبدالله است. "

حضرت فرمودند: " خداوند معنای كنيه ابو عبدالله را كه به حسب ظاهر بر خود قرار داده‌اى، در تو محقق و تثبيت كند و واقعاً عبد خدا شوى و

<sup>۱</sup> بحار الانوار، ج ۱، ص ۲۲۵.

تو را در وصول به آرزوها و آمالی که داری موفق گرداند؛ درخواستت چیست؟"

با خود گفتم: اگر از ایشان هیچ طلبی نداشتم و غیر از این دعایی که حضرت نمودند هیچ فایده‌ای نصیب من نمی‌شد، هرآینه بسیار بود، و کفایت می‌کرد که با تحمل زحمت و رنج راه، مشمول دعای حضرت شوم.

سپس حضرت سر خود را بلند کرد و دوباره فرمود: "درخواستت چیست؟"

گفتم: "از خدا خواستم دلت را به من مهربان گرداند تا تمایل و التفات و گوشه چشمی به من داشته باشی و از علمت مرا نصیب دهد. امیدوارم و این‌طور به‌نظرم می‌رسد که خداوند آنچه را درباره حضرت شریف تو درخواست نموده‌ام، اجابت کرده است."

از اینجابه‌بعد حضرت وارد اصل روایت می‌شوند و راجع به حقیقت علم که آیا اکتسابی و تحصیلی است، یا نور و ذُکاء و حدّث است، صحبت می‌فرمایند. علم آن حدّثی است که برای انسان راه را از چاه روشن می‌کند. بزرگانی که در علم سرآمد

بودند ولی به ورطه هلاکت افتادند، آن حدّت و تیزی و نور را نداشتند. چه بسا افرادی که دارای علم ظاهر و اکتسابی نیستند ولی می‌توانند در هزاهز و شدائد و مهالک، خود را نجات دهند. **إِنْ شَاءَ اللَّهُ** اگر خداوند توفیق عنایت فرماید، خصوصیات این مطالب در جلسات بعد عرض خواهد شد.

در مجالس گذشته عرض شد که ذکر و ورد اختصاص به افراد مبتدی ندارد و همه افراد در مراحل مختلف سلوک ناچارند به اوراد و اذکار الهی اشتغال داشته باشند. وجه نیاز و احتیاج هر شخصِ واصلی به استدامه اذکار الهی، و نیز اینکه چرا حتی امام علیه‌السّلام در مرتبه بقاء نیز باید به اذکار الهی اشتغال داشته باشد، عرض شد. پیغمبر اکرم تا آخر حیات بر این مسئله مداومت داشت و الآن نیز رسول خدا به ذکر الهی مداومت دارد، منتها کیفیت ذکر بعد از وفات با قبل از آن تفاوت دارد.

### **علت پذیرفته نشدن عنوان بصری در بدو امر**

حال با توجه به صداقت امام صادق علیه‌السّلام و اینکه نمی‌خواستند عنوان بصری را دست‌به‌سر کنند،

پس چرا در ابتدا او را از خانه خود راندند؟

از طرفی امام صادق علیه السلام فردی بیکار نبود و از طرف دیگر بدون اغراق و گزافه‌گویی اگر خداوند کرم کند و تنها ثواب یک لحظه از حال اشتغال و ربط امام صادق را بین اهل دنیا تقسیم کند، همه بهشتی می‌شوند و در جهنم بسته خواهد شد و دیگر خبری از آن نخواهد بود!<sup>۱</sup> در اینجا کم یا زیاد بودن مطرح نیست، بلکه مهم واقعیتی است که این یک ثانیه به آن تعلق گرفته است؛ حال چه یک ثانیه

---

<sup>۱</sup> البته نظام عالم، نظام تربیت است. إن شاء الله همه ما مشمول عنایت امام صادق علیه السلام واقع شویم و خداوند ما را از شیعیان و شفاعت‌شدگانی که موجب زین\* آن حضرت هستند، قرار دهد.

(\*الأمالی (طوسی) ص ۴۴۰. امام‌شناسی، ج ۳، ص ۸۸:

«از امالی شیخ طوسی روایت است با سند متصل خود از سلیمان بن مهران، قال: دخلتُ على الصادق جعفر بن محمدٍ و عنده نَفْرٌ مِنَ الشَّيْعَةِ و هو يقول: "معاشِرَ الشَّيْعَةِ! كونوا لَنَا زَيْنًا و لا تكونوا علينا [لنا] شَيْنًا. قولوا لِلنَّاسِ حَسَنًا و احفظوا ألسنتكم و كفوها عن الفضولِ و فُبحِ القولِ."»  
"سلیمان بن مهران اعمش گوید: من بر حضرت جعفر بن محمد، امام صادق علیه السلام وارد شدم و در نزد آن حضرت جماعتی از شیعیان بودند و آن حضرت به آنها می‌فرمود:

ای جماعت شیعه! شما همیشه با کردار پسندیده و افعال شایسته زینت ما باشید، به طوری که هر کس شما را ببیند و اخلاق ستوده شما را مشاهده کند به ما نزدیک گردد و تحسین و تمجید نماید؛ و هیچ‌گاه موجب بدنامی ما نشوید که به کردار زشت خود، مردم، ما را هم که معلم شما هستیم بد بدانند و از دین خدا منحرف شوند. زبان‌های خود را از گفتارهای بیجا و بی‌فایده حفظ کنید و از افشای سرّ خودداری نمایید و از زیاده‌گویی و کلام زشت و طعن و سب و شتم و لَمز و هَمز جلوگیری کنید."»

باشد و چه یک سال و چه یک عمر، تفاوتی ندارد.

در پاسخ به اینکه چرا امام صادق علیه‌السلام  
عنوان بصری را طرد فرمود و به تبع، او ناراحت و  
غمناک به مسجد پیغمبر رفت و دعا کرد، دو مطلب  
محل تأمل است:

اولاً: امام صادق علیه‌السلام از این عمل چه  
منظوری را پیگیری می‌کرد؟

ثانیاً: «عنوان» چه مسئله‌ای را در نفس خود  
تعقیب می‌نمود که حضرت را رها نکرد؟

ما کاری به امام صادق علیه‌السلام نداریم؛ چراکه  
برای ما امکان و قدرت تأمل و تفکر در آنچه او  
مشاهده می‌کند، وجود ندارد. ما دایره فکری و سعه  
وجودی خود را بی‌نهایت پایین‌تر از سعه وجودی  
امام علیه‌السلام می‌دانیم و امکان ندارد فردی از افراد  
بشر به مصالح و مفاسدی که امام علیه‌السلام مطلع  
است دسترسی پیدا کند. اما یک مسئله بسیار بدیهی  
وجود دارد و آن اینکه: «نابرده رنج گنج میسر  
نمی‌شود.»

**قدرناشناسی عوام از حضور اولیاء الهی**

اگر بزرگی در منزل را برای ورود هر شخصی باز بگذارد، افراد قدر نعمت وجود او را نمی‌دانند و با این مسئله سبک و سرسری برخورد می‌کنند. ماهی دریا چون دائماً در آب است، قدر آب را نمی‌داند؛ وقتی او را از آب بیرون بیندازند و خورشید بر او بتابد، آن وقت متوجه می‌شود که آب چیست و او تابه‌حال از این نعمتی که داشته، غافل بوده است.

اگر امام صادق یک بیرونی و اندرونی درست کند و بیست و چهار ساعته در بیرونی بنشیند و هر کسی را که در زد راه دهد، واکنش مردمی که به عقل و رشد کافی نرسیده‌اند و همه آنها دارای موازین منطقی و عقلانی و اخلاقی نیستند، چه خواهد بود؟ وقتی امام صادق علیه‌السلام در کوچه و خیابان راه می‌رود، چند نفر آن حضرت را می‌شناسند و به ایشان احترام می‌گذارند؟ افکار مردم نسبت به آن حضرت چیست؟ پیغمبر که از دنیا می‌رود، چند نفر به سراغ امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌آیند؟<sup>۱</sup> مردم با

---

<sup>۱</sup> الإختصاص، ص ۶:

« عن بُرَیدِ بنِ معاویةَ عن اَبی جعفرِ علیهِ

امیرالمؤمنین چه برخوردی داشتند و آیا واقعاً  
امیرالمؤمنین را فهمیده و ادراک کرده بودند؟! مردم  
این گونه هستند.

## دست‌نیافتنی جلوه دادن داروی بیماری

### هیستری، تنها راه درمان آن

در بیماری هیستری<sup>۱</sup> اختلال اعصاب و روان فرد  
بر بدن او اثر می‌گذارد. از علائم این بیماری این  
است که با وجود اینکه قرنیه، شبکیه و عصب بینایی  
چشم از نقطه نظر فیزیکی کاملاً سالم است، اما بیمار  
نمی‌بیند؛ لذا پزشکان به چنین بیماری می‌گویند:  
داروی شما از ریشه گیاهی جنگلی است که اصلاً در  
ایران پیدا نمی‌شود و باید دو ماه صبر کنید تا ما آن را

---

**السَّلَامُ قَالَ:** إِرْتَدَّ النَّاسُ بَعْدَ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ  
وَ سَلَّمَ إِلَّا ثَلَاثَةَ نَفَرٍ: الْمَقْدَادُ بْنُ الْأَسْوَدِ وَ أَبُو ذَرٍّ  
الْغِفَارِيُّ وَ سَلْمَانَ الْفَارِسِيَّ؛ ثُمَّ إِنَّ النَّاسَ عَرَفُوا وَ  
لَحِقُوا بَعْدَهُ.

ترجمه: «پس از پیامبر، همه مسلمین از دین برگشتند جز سه نفر:  
مقداد بن اسود و ابوذر غفاری و سلمان فارسی؛ مدتی بعد از آن مردم حق را  
شناخته و به آنان ملحق شدند.» (محقق)

۱. HYSTERIA.

با نامه‌نگاری از فلان مملکت دورافتاده غربی تهیه کنیم. پزشک همین‌طور بیمار را بر آن روال طبیعی روانی جلو می‌برد تا اینکه بالاخره بعد از مدت‌ها با هزار منت آن دارو را که همان آب مقطر است، از آن کشور می‌آورند و او را می‌خوابانند و کنار پلک چشمش تزریق می‌کنند؛ اما او یک‌دفعه بلند می‌شود و همه چیز را می‌بیند!

اگر از ابتدا به او می‌گفتند این دارو آب مقطر است، آن را به کناری می‌انداخت و دیگر هیچ دارویی فایده نداشت؛ زیرا قوای مدرکه او مغلوب احساسات و تخیلات شده و دیگر نمی‌تواند تصمیم بگیرد. از آنجاکه مسائل روانی در بهداشت فیزیکی بدن اثر مهمی دارد، لذا درمان را سخت می‌کنند تا اثر خود را بگذارد. ما نیز در مسائل سلوکی و کسب معارف الهی همین‌طور هستیم و اگر مطلبی را آسان به ما بدهند قبول نمی‌کنیم.

**خبرویت منحصر به فرد مرحوم علامه طهرانی**

**در امر تربیت**

اگر از بنده سؤال شود که از نظر طی مراتب و وقوف به امور آیا شخصی را استادتر و خبیرتر از

مرحوم پدرت می‌شناسی، پاسخ منفی است؛ ایشان در میان ما نیستند و این تعریف دیگر جایی ندارد. بنده براساس فکر و ظرفیت خود نسبت به قضایا و با مراجعه به تراجم و احوال بزرگان و تتبع در عبارات و خصوصیات آنها می‌گویم که تابه‌حال فردی را از ایشان بالاتر ندیده‌ام. ما تراجم و کتب و عبارات بسیاری از بزرگان را مطالعه کرده‌ایم؛ نفحات‌الانس جامی و تذکرة‌الاولیاء شیخ عطار را خوانده‌ایم و بالاخره خودمان خدمت بسیاری از آنها بوده‌ایم و حداقل از نظر علمی، فردی عامی نیستیم؛ اما آنچه نسبت به خصوصیات ایشان از نقطه‌نظر کیفیت سلوک اطلاع داریم، حکایت از تبخّر عجیبی در تربیت افراد می‌کند. حال با این وجود ما چقدر از ایشان استفاده کردیم؟!!

**تخیلات، منشأ طلب ظهور ظاهری امام زمان از**

**سوی عوام**

همه ما شعارهایی از قبیل «وا امام زمانا!» و «یا

بقیة الله عجل علی ظهورك!» سر می‌دهیم، ولی امام

زمانی در میان ما نیست و ما براساس تخیل خود از دور

نگاه می‌کنیم و او را صدا می‌زنیم. امیدواریم خداوند هرچه زودتر فرج ظاهری و باطنی امام زمان علیه‌السلام را مقدر کند و ما را از این جهل بیرون آورد که مسئله جهل، مسئله مهمی است.

**بی تفاوتی مردم در زمان امیرالمؤمنین نسبت به**

**آن حضرت**

باری، ما براساس این نگاه دور خود، مدام امام زمان علیه‌السلام را ندا می‌کنیم، و آلا مگر پیغمبر و امیرالمؤمنین از امام زمان بالاتر نبودند؟! اما مردم از کنار علی می‌گذشتند و به او سلام هم نمی‌کردند! گرچه ما شیعه امیر مؤمنان و إن شاء الله مورد شفاعت و عنایت آن حضرت هستیم، اما بعد از هزار و چهارصد سال، از حقیقت قضیه چه اطلاعی داریم؟! تمام افراد بشر یک قسم‌اند و از نقطه نظر ظاهر و تعدیل احساسات و تعقلات و غلبه عقل بر احساس و ابتلائات زمان، با یکدیگر برابرند؛ مگر آنکه لطف و عنایت خداوند شامل حال انسان گردد.

**عادی شدن تدریجی حضور امام زمان در نزد**

**عامه مردم**

فرض کنید که امام علیه‌السلام ظهور کند و بخواهد مانند جدش امیرالمؤمنین و امام صادق علیهما‌السلام در میان ما زندگی و حکم کند و ما هر روز ایشان را ببینیم؛ در این صورت مانند یک انسان عادی عمامه‌ای بر سر و قباء و ردایی بر تن دارد. اولین روزی که مردم امام زمان را می‌بینند، صدای گریه و شیون و ناله «یا بقیة‌الله!» از همه بلند است. مجلس را ضبط می‌کنند و نوار آن را نگه می‌دارند. بعد از اینکه حضرت سی روز پشت سرهم صحبت کند، همان کسانی که روزهای اول از شب قبل پشت در مجلس همین امام زمان صف می‌کشیدند، کم‌کم با تأخیر پنج دقیقه و یک‌ربع حاضر می‌شوند.

اینها واقعیت دارد و بنده شوخی نمی‌کنم. به جدّ خودم قسم و به روح مقدّس خودش قسم، خود ما که اینجا هستیم، اهمّامی را که لازمه مقام ولایت است، نداریم، چه رسد به بقیه مردم. همه اینها به جهت آن است که مسئله مفت و مجان قسمت ما می‌شود؛ طبیعت نوع بشر این گونه است.

## حکایت شیخ علی حلاوی و منتظران خیالی

مرحوم والد در مکتوبات خود حکایتی را از  
مرحوم آقای میرجهانی<sup>۱</sup> ضبط کرده‌اند؛ ایشان  
می‌گویند:

در حله مردی بود بسیار عابد و زاهد و عالم،  
مردم را به انتظار فرج حضرت بقیه‌الله عجل‌الله  
تعالی فرجه دعوت می‌نمود، و به گریه و ندبه و دعا  
بر تعجیل ظهور دعوت می‌کرد. تا آنکه جماعتی از  
مردم که غم و هم‌شان دعا بر فرج بود مجالسی  
ترتیب داده و در آن دعا می‌نمودند، همگی شمشیر  
خریده و انتظار ظهور آن حضرت را داشتند؛ نام این  
مرد آقای شیخ علی حلاوی بوده، و هم‌اکنون بعد از  
سال‌ها مقام حضرت حجت در خانه او برپاست.

روزی آقا شیخ علی از کاظمین به حله می‌رفته  
است، در راه خدمت حضرت مشرف می‌گردد و  
بسیار اظهار ادب نموده و تقاضای ظهور می‌کند.

---

<sup>۱</sup> ایشان پیرمردی محترم و اهل فضل بود که سابقاً در طهران زندگی می‌کرد؛  
در بعضی از علوم غریبه تاحدودی ورود داشت، گرچه مسائل خلاف نیز از  
او مشاهده می‌شد. مرحوم والد ایشان را به مسجد قائم دعوت می‌کردند و  
گاه‌گاهی نیز خود به منزل ایشان می‌رفتند. رفقای که در آن زمان حضور  
داشتند، ایشان را می‌شناسند.

حضرت می‌فرمایند: «هنوز عده‌ای که خداوند وعده داده فراهم گردند فراهم نشده است و سیصد و سیزده تکمیل نگشته.»

عرض می‌کند: «قربانت گردم هم‌اکنون در حلّه بیش از هزار نفر انتظار فرج را دارند، و اگر ظهور کنید تمام این افرادی که تا به حال مجالس دعا ترتیب داده، در فراق می‌گریستند، در رکاب مبارک حاضر برای انجام خدمت خواهند بود.»

حضرت می‌فرمایند: «چنین نیست، و از محبّین ما در حلّه دو تن بیش نیستند، یکی تو هستی و دیگری جوانی است قصاب؛ حال که به حلّه رفتی تمام مدّعین را در خانه خود دعوت کن و بشارت مقدم مرا بده، و به‌طوری که کسی نفهمد دو گوسفند در بام خانه قبلاً برده و در آنجا ببند تا من بیایم.»

شیخ علی به حلّه درآمد و مردم را دعوت به منزلش نموده بشارت تشریف‌فرمایی آقا را داد. محبّین جمع شدند و شادی‌ها کردند، عطرها پاشیده، عودها برافروخته، چراغانی نموده، همگی تشریف‌فرمایی حضرت را ساعت‌شماری می‌کنند.

در این هنگام نوری سبزرنگ از جانب قبله حرکت نموده، بر بام خانه شیخ علی فرود آمد.

حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف از میان نور در بام خانه قرار گرفتند. اولاً حضرت، جوان قصاب را صدا زدند، جوان بر بام برآمد؛ حضرت دستور دادند که یکی از گوسفندها را نزدیک ناودان ذبح کند. جوان ذبح نموده، خون از ناودان جاری شد؛ مردم همه باهم گفتند: «عجبا! حضرت، جوان را کشتند! مبادا ما را هم صدا زده و روی بام ذبح کنند!» در این حال، حضرت، آقا شیخ علی را صدا زدند. شیخ علی بر بام بالا آمد؛ حضرت فرمودند که شیخ علی گوسفند دیگر را نزدیک به ناودان ذبح نماید. ذبح نموده، خون گوسفند در ناودان جاری شد؛ ترس و وحشت مردم را فراگرفت و هرکسی به دیگری می گفت که شیخ علی هم کشته شد! هم‌اکنون است که حضرت یک‌یک از ما را صدا زده و سر ببرند! هریک بر جان خود بیمناک شده، از گوشه‌ای به طوری که رفیقش نداند مخفی شده، راه فرار اختیار کرد.

کم‌کم همه رفتند و یک تن باقی نماند؛ در این حال

حضرت فرمودند: «آقا شیخ علی، رفقای خود را صدا کن برای نصرت و یاری من بیایند بالای بام آنها را بینم!»

آقا شیخ علی هرچه صدا زد جوابی نشنید؛ سپس نزدیک آمد، دید در خانه یک نفر هم نیست!<sup>۱</sup>  
حضرت فرمودند: «این بود یارانی که گمان می‌کردی در فراق من راحت ندارند و همه حاضر برای نوشیدن شربت شهادت در رکاب من هستند!»<sup>۲</sup>

## رابطه مستقیم میزان احساس نیاز به امام زمان

### با درجه ایمان

اینان مردمی هستند که امام زمان را می‌خواهند! آنها به مقدار تدینشان او را می‌خواهند؛ اگر مراتب ایمان به حضرت را یک میلیارد فرض کنیم، مردم پنج در یک میلیارد را از او دیده‌اند و مابقی همه تخیل است. البته یک علاقه‌ای از سوی محبین آن حضرت وجود دارد و یک یا بقية‌اللهی گفته می‌شود، ولی مسئله به این کیفیت کافی نیست.

---

<sup>۱</sup> توجه کنید که رفتن مردم به جهت یک تخیلِ اعدام بود!

<sup>۲</sup> مطلع انوار، ج ۱، ص ۱۱۷.

# عکس‌العمل مردم در قبال طرح تشکیل

کمیته‌های هجده‌گانه توسط مرحوم علامه

## طهرانی

وقتی بحمدالله حکومت اسلامی برقرار شد، مرحوم والد گفتند: بیاییم به سهم خود کمی کنیم و براین اساس جزواتی را مبنی بر تشکیل کمیته‌های هجده‌گانه، من جمله حوزه علمیه، چاپ و در محدوده‌ای از مسجد قائم توزیع کردند و با آمارگیری، از ساکنین آن منطقه اطلاع حاصل نمودند. سپس شخص ایشان در مسجد قائم سخنرانی کردند و با دعوت از مردم رأی‌گیری انجام شد و عده‌ای انتخاب شدند.<sup>۱</sup>

هیئت مدیره‌ای تشکیل شد و در زیرمجموعه آن یک هیئت اجرایی وضع کردند. آیا ایشان به قصد کلک و تظاهر این کارها را انجام می‌داد؟ برای ما محرز است که داعی و هدف ایشان خدمت و اظهار اسلام واقعی و تربیت و ترقی بود؛ اما بنده شخصاً در جلسات هیئت مدیره‌ای که با مسئولیت مرحوم والد

---

<sup>۱</sup> رجوع شود به وظیفه فرد مسلمان در احیای حکومت اسلام، ص ۹۵.

برگزار می‌شد، شاهد بودم که اولین فرد شرکت‌کننده در آن جلسات خود ایشان بود و اَشْهَدُ بِاللَّهِ که گاهی ایشان نیم‌ساعت می‌نشست در حالی که حتی یک نفر هم نیامده بود! حال با توجه به این کیفیت، ایشان برای که کار کند و زحمت بکشد؟! لذا همه مسائل را واگذار کردند و به‌عنوان هجرت و قصد توطّن به مشهد مشرف شدند. البته تشرّف ایشان به مشهد براساس مسائل دیگری بود، ولی به‌حسب ظاهر این مسائل نیز اتفاق افتاد.<sup>۱</sup>

## شبهت بی‌اهمیتی مردم به امام زمان در صورت دسترسی ساده، با مردم زمان امیرالمؤمنین

حال اگر امام زمان علیه‌السلام نیز به این نحوه به‌دست آید و در دسترس باشد، میزان توجه افراد به آن حضرت همانند میزان توجه مردم در زمان امیرالمؤمنین علیه‌السلام خواهد بود. اگر ما خیلی دوام بیاوریم و سی جلسه پای صحبت امام زمان

---

<sup>۱</sup> جهت اطلاع بیشتر پیرامون هجرت ایشان به ارض مقدس رضوی، رجوع شود به مهر فروزان، ص ۱۴۶، تعلیقه ۳.

بنشینیم، در جلسه سی و یکم می‌گوییم: «شنیدن نوار با حضور در مجلس تفاوتی ندارد؛ نوارش را گوش می‌دهیم.» نوار را به رختخواب می‌بریم و گوش می‌دهیم تا خوابمان ببرد و إن شاء الله از برکاتش مستفیض شویم! ساده و بدون رودربایستی می‌گوییم؛ مگر غیر از این است؟! اینکه عرض می‌شود امام زمان به درد ما نمی‌خورد، برای این است که ما او را نمی‌خواهیم.

## وصول اصحاب سیدالشهدا به معنای ولایت

### امام علیه السلام

زهیر بن قین که به سیدالشهدا علیه السلام عرضه می‌داشت: «اگر هزار دفعه بدن مرا تکه‌تکه کند، زنده کند و آتش بزنند، از پیش تو ای سیدالشهدا نمی‌روم»، ولایت امام را ادراک کرده بود که این حرف را می‌زد.

حضرت ابوالفضل العباس که وقتی اباعبدالله علیه السلام به او فرمودند برو، گفت: «بدون تو کجا

---

<sup>۱</sup> وقعة الطف، ص ۱۹۹؛ الإرشاد، ج ۲، ص ۹۲ (با قدری اختلاف در هر دو مصدر).

بروم؟! (،) معنای ولایت این برادر را فهمیده بود. این جمله حرفی نیست که از دهان هرکسی درآید؛ از دهان کسی باید بیرون بیاید که ولایت برادرش را شناخته باشد و اگر دست راست و بعد دست دیگرش را قطع کند، به هیچ وجه از او جدا نشود!

حبیب بن مظاهر و مسلم بن عوسجه که در شب و روز عاشورا آن حرف‌ها را به سیدالشهدا زدند، افرادی بودند که ولایت امام حسین علیه‌السلام را فهمیده بودند.<sup>۲</sup>

انسان وقتی ولایت را بفهمد، دیگر کجا برود؟! انسان که قطعاً کشته خواهد شد؛ حال مرگی که با یک ویروس و میکروب و سقوط آجر اتفاق می‌افتد، برای اصحاب با شمشیر و در رکاب امام حسین اتفاق افتاد! اگر حتی پیوسته بکشند و دوباره زنده کنند، کجا می‌خواهند بروند؟! پیش یزید؟! مهم، در کنار امام علیه‌السلام بودن است، نه کیفیت آن؛ اشتباه بسیار بزرگی است که ما فکر کنیم کیفیت مهم است.

---

<sup>۱</sup> وقعة الطّف، ص ۱۹۸؛ الإرشاد، ج ۲، ص ۹۱ (با قدری اختلاف در هر دو مصدر).

<sup>۲</sup> رجوع شود به وقعة الطّف، ص ۱۹۷؛ الإرشاد، ج ۲، ص ۹۱.

# علائمی از اهل ولایت در کلام مرحوم حدّاد

## قدّس سره

در اینجا به آن کلام مرحوم آقای حدّاد به مرحوم  
والد می‌رسیم که در اعتراض به افرادی که ایشان را  
متهم به ضدّ ولایت بودن می‌کردند، فرمودند:  
اما در قضیه ولایت، ولایت را ما می‌شناسیم نه  
این گوسپندان که نامی از آن بر زبان دارند. عزاداری  
واقعی را ما می‌کنیم؛ زیارت حقیقی را ما می‌نماییم؛  
شناسایی و معرفت ائمه علیهم‌السّلام وجداناً و  
شهوداً و عقلاً و علماً اختصاص به ما دارد، نه اینها  
که ولایت را جدا می‌دانند. ولایت عین توحید است  
و توحید عین ولایت است.

اشک ما بر ابا عبدالله الحسین علیه‌السّلام از درون  
قلب ما و از سویدای دل ما جاری است و با آن اشک  
می‌خواهیم قالب تهی کنیم، چراکه آن اشک با نفس  
ما و روح ما بیرون می‌ریزد؛ نه این اشک‌هایی که از  
خیال و پندار ایشان می‌آید، و روزی هم همین‌ها  
سیدالشّهदा را می‌کشند، آن‌گاه می‌نشینند و اقامه عزا

می‌نمایند و در ماتمش سینه می‌زنند.<sup>۱</sup>

## بروز آثار معرفت امام علیه‌السلام در مرحوم

### حدّاد

ایشان می‌فرمایند: امام علیه‌السلام را ما شناخته‌ایم و لذا دیگر برای ما اختلاف مراتبِ سختی و راحتی، شادی و غم تفاوتی ندارد؛ نه چون تویی که الآن در اینجا برای امام سینه می‌زنی و فردا خوشحال هستی!

## تقلب احوالِ دائمی عامه مردم در قبال امام

### زمان

اگر امام زمان ظهور کند و دو نفر به‌زعم خود افشاگری کنند که مثلاً ما فلان‌کار خطا را از او دیده‌ایم، همین مردم با اتکا به شایعات، از او برمی‌گردند و می‌گویند: «گویا این قضایایی که نقل می‌کنند وجود داشته است»؛ درحالی‌که اگر ولایت بواقعیه برای انسان منکشف شده باشد، چطور ممکن است در قبال امام علیه‌السلام بقیه مردم را

---

<sup>۱</sup> روح مجرد، ص ۵۴۶.

عاقل ببیند تا اینکه بخواهد به حرفشان اعتنا کند؟! همین مردم در قبال کارهای معاویه به امیرالمؤمنین علیه السلام اعتراض کردند و در رکاب حضرت با معاویه جنگیدند،<sup>۱</sup> اما وقتی قرآن‌ها بر سر نیزه رفت، گفتند: «یا علی، فوراً تسلیم حکم حکمین بشو و قرآن را حکم کن، وگرنه اینک تو را زیر ده هزار قبضه شمشیر قطعه‌قطعه می‌کنیم!»<sup>۲</sup> وقتی شکست خوردند، گفتند: «یا علی! به تو ظلم کردیم، از سر تقصیرات ما بگذر.»<sup>۳</sup> وقتی امیرالمؤمنین آنها را بخشید، ابن ملجم کار را تمام می‌کند.<sup>۴</sup>

در دوران امامت امام حسن علیه السلام نیز تفاوتی ندارد و هیچ‌کس دور امام باقی نمی‌ماند.<sup>۵</sup> همین مردم در روز عاشورا امام حسین را کشتند<sup>۶</sup> و بعد خودشان با جریان مختار خون‌خواهی کردند!<sup>۷</sup> همه اینها به جهت تخیل و جهل و عدم شناخت امام

<sup>۱</sup> وقعة صفین، ص ۹۲.

<sup>۲</sup> همان، ص ۴۸۹.

<sup>۳</sup> همان، ص ۵۱۲-۵۱۸.

<sup>۴</sup> الإرشاد، ج ۱، ص ۱۷-۲۰.

<sup>۵</sup> همان، ج ۲، ص ۱۰-۱۵.

<sup>۶</sup> وقعة الطف، ص ۲۵۰-۲۵۸.

<sup>۷</sup> الأمالی (طوسی) ص ۲۴۰.

علیه‌السّلام است.

سرّ دورباش زدن امام صادق علیه‌السّلام به

عنوان بصری

باری، انسان قدر موهبتی را که راحت به دست آید، نمی‌داند و عادی برخوردار می‌کند؛ اما اگر مقداری دوراز دسترس باشد، متوجه می‌شود که باید به دنبال درد و سوز برود. براین اساس، امام صادق علیه‌السّلام از یک طرف عنوان بصری را پس می‌زنند و می‌گویند: «من هم فردی مانند مالک بن انس؛ چرا اینجا آمدی؟! همان‌طور که تابه‌حال به نزد او می‌رفتی، حالا نیز برو»؛ اما از طرف دیگر با (اشرب قلبی من حبّ جعفر) او را از باطن پیش می‌کشند. حضرت می‌خواهند او را آماده کنند تا اگر در آینده به او حرفی بزنند، در جای خودش قرار بگیرد.

عنوان در ابتدا با خود می‌گفت: مالک روایات پیغمبر را نقل می‌کند و تابه‌حال در خانه او را می‌زدیم، جعفر هم با چند واسطه به پیغمبر می‌رسد و دروغ نمی‌گوید و آدم خوبی است و حالا در خانه جعفر را می‌زنیم؛ یک مطلب از این می‌گیریم و یکی

از آن! لذا امام صادق علیه السلام حدّ اقل کاری که در اینجا می‌خواهد انجام دهد آن است که به عنوان بفهماند:

اولاً: ارتباط را با ما تصحیح کن و بفهم به کجا آمده‌ای و بدان که اینجا هرکسی را نمی‌پذیرند. وقتی همه درها را به روی خود بسته دیدی، آن وقت در خانه ما به روی تو باز می‌شود؛ اگر بیایی ولی اینجا را نیز مانند سایر مکان‌ها بدانی و مثل بقیه مردم وقت مرا بگیری و استفاده نکنی، عرض خود می‌بری و زحمت ما می‌داری.<sup>۱</sup>

بگرد و تحقیق کن؛ مالک<sup>۲</sup> و دیگر کسانی را که بعد از پیغمبر باقی مانده‌اند، ببین؛ ابوحنیفه<sup>۳</sup> را ببین که چه یال و کوپال و دفتر و دستکی دارد و چه

---

<sup>۱</sup> دیوان حافظ، غزل ۴۵۲:

ای مگس عرصه سیمرخ نه جولانگه

توست عرض خود می‌بری و زحمت ما می‌داری

<sup>۲</sup> جهت اطلاع بیشتر پیرامون شخصیت مالک بن انس، رجوع شود به امام‌شناسی، ج ۱۶ و ۱۷، ص ۳۸۵-۳۹۲.

<sup>۳</sup> جهت اطلاع بیشتر پیرامون شخصیت ابوحنیفه، رجوع شود به امام‌شناسی، ج ۱۶ و ۱۷، ص ۳۹۳-۴۸۰.

شهریه‌ای می‌دهد؛<sup>۱</sup> وقتی فهمیدی چیزی در چنته آنها نیست، آن موقع می‌فهمی جعفر بن محمد کیست و چند درصدی به استحکام و اتقان تو افزوده می‌شود و مسئله برایت روشن می‌گردد. تو خودت آمدی و ما برای تو کارت دعوت نفرستاده‌ایم؛ گمان نکنی که امام صادق می‌خواهد با جمع کردن افراد، حزب درست کند.

**تشبیه نیاز انسان به ولی کامل، به احتیاج بیمار**

**سرطانی به طبیب حاذق**

ثانیاً: مگر انسان به صرف دیدن رویی ناخوش و امری خلاف توقع و دو دفعه رانده شدن، باید دست از طلب بردارد؟! مگر انسان می‌تواند از واقعیت و حقیقت دست بکشد؟! چرا اگر به مریضی که در ناراحتی شدید به سر می‌برد و علاج خود را منحصر در مراجعه به فلان طبیب احساس می‌کند بگویند وقت تمام شد، بیرون نمی‌رود و حاضر است چند

---

<sup>۱</sup> این بزرگواران (!) از طرف دولت به هرکس که نزد آنان می‌رفت در روز عید قربان و عید فطر عیدی و در سایر ایام مواجب می‌دادند.\*  
(\*تاریخ بغداد، ج ۱۳، ص ۳۵۸.)

برابر هزینه کند؟! چون به مرض خطرناکی دچار شده است. او که به مشکل شدید ریوی یا ناراحتی قلبی مبتلاست تا آخرین نفر می ایستد و به هر کیفیت ممکن به منشی التماس می کند تا یک دقیقه هم که شده با دکتر صحبت کند؛ اما آن فردی که به سردرد یا تب ساده‌ای دچار است، حتی دو ساعت در شلوغی مطب به انتظار نمی نشیند.

## ریشه سهل‌انگاری امور سلوکی در بی‌دردی

### معنوی

ما نیز درد نداریم، و الاً مطلب را به‌راحتی رها نمی‌کردیم. کسی که درد داشته باشد، با یک «نه» گفتنِ امام صادق علیه‌السّلام ایشان را رها نمی‌کند.

## تلقی احسنِ عنوان بصری نسبت به تربیت امام

### صادق علیه‌السّلام در عدم پذیرش فوری او

عنوان بصری این نحوه تربیت امام صادق علیه‌السّلام را به کیفیت احسن تلقی نمود؛ زبان حال او و ما به حضرت این است که وقتی خداوند شما را امام و واسطه فیض قرار داده است، من کجا بروم؟! یا دست از این وساطت بردارید که نمی‌توانید! و یا مرا بپذیرید؛ و چون شما امام و واسطه فیض هستید،

نمی‌توانید قبول نکنید! وقتی حضرت این حال را ببیند، آغوشش را باز می‌کند و می‌پذیرد. گرچه فردی نمی‌تواند از امام صادق علیه‌السلام حسابرسی کند و تمام اشکالات از سوی ماست، اما اگر امام این کار را نکند، ظلم کرده و باید در روز قیامت نزد پیغمبر پاسخ‌گو باشد.

## کلام مرحوم حدّاد پیرامون لزوم تحمل جلال

الهی

مرحوم آقای حدّاد بارها می‌فرمودند:

سالک باید چکش خورش خوب باشد!<sup>۱</sup>

اگر پیوسته سالک را بزنند نباید صدا به اعتراض بلند کند و اگر لاجرم آخی هم گفت، دیگر نباید ادامه دهد. بعد از گذشت مدتی، هنگامی که سالک مورد لطف قرار می‌گیرد و ترمیم و سرحال می‌شود،

---

<sup>۱</sup> اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۳۱۴:

« مرحوم حدّاد - رضوان الله علیه - می‌فرمودند: " این اشخاص ما را می‌خواهند تا وقتی که گوشی از آنها نگرفته باشیم، و همین‌که بخواهیم گوش آنها را بگیریم صدایشان به آه و فریاد بلند می‌شود، و بدون گوش گرفتن هم که فایده‌ای ندارد؛ در این صورت دیگر فرقی بین این شخص و سایر افراد باقی نمی‌ماند. و انسان باید چکش خورش خوب باشد، و هرچه چکش خور آن بیشتر باشد فواید و برکات تربیت در او بیشتر خواهد شد. "»

چکش دومِ استادی که می‌خواهد او را اصلاح کند بر سرش فرود می‌آید؛ چراکه با حلوا چیزی نصیب انسان نمی‌شود و بدون پیشرفت در همان حد باقی می‌ماند.

**کلام مرحوم علامه طهرانی پیرامون لزوم عزم**

**سالک برای طی طریق**

مرحوم آقا بارها و بارها می‌فرمودند: تا خودتان نخواهید ما کاری نمی‌توانیم بکنیم؛ باید خودتان بخواهید.

شخصی امروز صبح برای بنده نقل کردند که مرحوم والد به ایشان فرموده بودند: این فرزند من سید محمد محسن هم تا نخواهد من به او نمی‌دهم!

**کلام مرحوم حدّاد پیرامون نقصان طریق بدون**

**بهره‌مندی از جلال الهی**

استاد نیز نمی‌تواند بدون ابتلاء و جلوه جلال، کسی را سیر دهد؛ مرحوم آقای حدّاد به مرحوم آقا می‌فرمودند:

این راه مستلزم ایثار و از خودگذشتگی است؛ و بعضی از رفقای ما تنبل‌اند و حاضر برای انفاق و ایثار نیستند، و لذا متوقف می‌مانند. من برای ملاقات و

دیدار آنها زیاد به کاظمین علیهما السلام می‌روم و شب‌ها و روزها می‌مانم، ولیکن این کافی نیست؛ زیرا در مجالس انس و مذاکرات، پیوسته ذکر جمال می‌شود و وجد و نشاطی حاصل می‌گردد، اما همین‌که بخواهم گوشی از کسی بگیرم همه فرار می‌کنند و کسی باقی نمی‌ماند. و بالاخره بدون جلال که کار تمام نمی‌شود؛ و لهذا من متحیرم در کار بسیاری از ایشان. آن‌گاه با چه لطایف‌الحیلی و چه رمزهایی که نه کاسه بشکند و نه دست بسوزد، باید بعضی از اوقات، آنان را وادار به امری خلاف طبع و میلشان بنمایم تا فی‌الجمله تمکینی پیدا نمایند و راهشان استوار گردد.<sup>۱</sup>

## ابتلائات شدید اولیاء الهی در مسیر تکامل

---

<sup>۱</sup> روح مجرد، ص ۵۵۷:

«افرادی که استعدادشان در تحمل مشاق و واردات بسیار بود، از آنها تعریف می‌نمودند و می‌فرمودند: "فلان‌کس چکش‌خور خوبی دارد." و این اصطلاح آهن‌گراست؛ چون بعضی از اقسام آهن سست و بدون مواد فولادی است و در اثر گداختن زود از بین می‌رود و قابل چکش‌کاری و پتک‌کاری نیست، ولی بعضی از اقسام آهن دارای ترکیبات فولادی است و استحکامشان بسیار است، چندین بار متناوباً آنها را در کوره می‌گدازند و روی سندان می‌نهند و می‌کوبند، مع‌ذلک استقامت دارد تا آن‌را به هر شکل و صورت که می‌خواهند، درآورند.»

آیا می دانید خداوند چه بر سر مرحوم آقا، مرحوم حدّاد، مرحوم انصاری و مرحوم قاضی آورده است؟! اما نکته مهم این است که همان ذاتی که بنده اش را تنبیه می کند، شیرینی بعدش را نیز خود عنایت می فرماید.

**تحوّل افکار و پیشرفت سالک، نتیجه تحمل**

**تجلیات جلالیه پروردگار**

اگر لطف او شامل حال بنده ای شود، آن قدر او را می چرخاند و مورد امتحان قرار می دهد تا کم کم افکار، تخیلات و احساسات او کاملاً متحوّل و متبدّل گردد، و سالک یک دفعه خود را در عالمی می یابد که با عوالم ماقبلِ او کاملاً بیگانه است؛ مردم را در افکار سطحی و پوچی که خود نیز سابقاً در همان مسائل به سر می برده، غوطه ور می بیند.

برای تحمل این گوشمالی ها و عبور از این مقاطع و جلوگیری از بریدن سالک، شواهد و خصوصیات و راه هایی وجود دارد که إن شاء الله بیان آن در ذیل کلمات امام صادق علیه السلام خواهد آمد.

**لزوم عدم توجه سالک به کیفیت مسیر و تمرکز**

**بر اصل سلوک**

مطلب دیگر اینکه باید برای سالک مسئله بسیار مهم این باشد که خداوند او را به عبودیت پذیرفته و دارد در این مسیر حرکت می‌کند؛ نه اینکه کیفیت در مسیر چگونه است. سالک باید خود را عبد پروردگار ببیند و غیر از این موقعیت تقاضایی نداشته باشد و این راه را به‌عنوان تنها مسیری که موصل و مُبَلِّغ او به واقع است، بپذیرد. دیر یا زود به مطلوب رسیدن، در دنیا یا در آخرت به مقصد نائل آمدن، و به‌دست آوردن یا نیاوردن مشاهدات و خوارق عادات، مطالب پوچ و بی‌اهمیتی هستند که برطبقِ علل و معلولاتی انجام می‌گیرند. مهم آن است که ما در خیمه امام حسین علیه‌السلام باشیم؛ دیگر اینکه او برای ما چه تصمیم می‌گیرد، به خودش مربوط است.

**توقف در سلوک، نتیجه بی‌تفاوتی در انجام**

**دستورات**

از طرف دیگر، اشتباه خطرناک عده‌ای آن است که با این تفکر، کار را تمام‌شده فرض می‌کنند و از عمل به مطالب دست می‌کشند و نسبت به نتیجه بی‌تفاوت می‌شوند؛ این حالت باعث توقف آنها

می‌شود.

درست است که دغدغه اساسی سالک فقط  
سلوک است و تمام فکر و هدف او باید این باشد که  
عمر دوروزه خود را به نتیجه و کمال برساند و حیات  
خود را جهت رشد استعدادها و به‌فعولیت درآوردن  
تهیوها به‌نحو احسن صرف کند، اما نکته اینجاست:  
حال که در این مسیر قرار گرفت، مطلب تمام نیست  
و تازه اول کار است! و این مطلبی است که ما از آن  
غافل شده‌ایم.

## وصول به استاد کامل، ابتدای طریق الی‌الله

ما تا به حال از آنچه بزرگان فرموده‌اند «کسی که  
به استاد رسید، نصف راه را طی کرده است»،<sup>۱</sup> این  
برداشت را داشتیم که دیگر کار او تمام است؛ اما  
این‌گونه نیست و اکنون که به طیب رسیدیم باید به  
نسخه‌اش عمل کنیم.

کسی که برای رسیدن به طیبِ متخصص

---

<sup>۱</sup> رساله سیروسلوک منسوب به بحر العلوم، ص ۱۸۶، تعلیقه:

«مرحوم قاضی می‌فرموده است: "چنانچه کسی که طالب راه و سلوک طریق  
خدا باشد، برای پیدا کردن استاد این راه، اگر نصف عمر خود را در جستجو  
و تفحص بگذراند تا پیدا نماید، ارزش دارد." و می‌فرموده است: "کسی که  
به استاد رسید، نصف راه را طی کرده است."»

فرسنگ‌ها راه آمده و حال که او را دیده است، نسخه را در همان مطب بگذارد و به شهر خود برگردد، بسیار نادان است!

و این خطایی است که به آن مبتلا هستیم. تمام اشتیاق‌ها و اهتمام‌ها و مجاهدت‌هایی که انسان برای رسیدن به راه خدا و سلوک تحمل می‌کند، باید باعث شود که وقتی سالک به استاد دست یافت، تازه حرکت را آغاز کند.

**تمجید متفاوت علامه طهرانی از آخوند ملا حسین قلی همدانی نسبت به سایر اولیاء الهی**

تعظیمی که مرحوم آقا از میان اولیاء و عرفاء از مرحوم آخوند ملا حسین قلی درجزیری همدانی می‌کردند، کاملاً از عبارات ایشان مشخص بود. یکی از عبارت ایشان این بود:

**مرحوم علامه طهرانی: «تمام ما ریزه‌خوار سفره آخوند ملا حسین قلی همدانی هستیم!»**

او با دیگران فرق داشت؛ تمام ما ریزه‌خوار سفره آخوند ملا حسین قلی هستیم. او یک دریای بی‌پایان بود که ته نداشت.

مرحوم آخوند ملا حسین قلی مرد عجیبی بود. سیصد شاگردی که هرکدام ستاره‌ای درخشان در آسمان تربیت و هدایت‌اند از ایشان ظهور و بروز پیدا کرد.

## احترام مرحوم علامه طهرانی به ذراری مرحوم آخوند ملا حسین قلی همدانی

مرحوم آقا تمجید بسیار عجیبی از ایشان داشتند و حتی همیشه نسبت به ذراری ایشان به دیده عظمت می‌نگریستند و بعضی از اقوام پدری ما را که با نسل مرحوم آخوند ملا حسین قلی همدانی ارتباط نسبی دارند، به ملاحظه جدشان بسیار تعظیم می‌کردند.<sup>۱</sup>

## دستگیری امیرالمؤمنین علیه‌السلام از آخوند ملا حسین قلی همدانی بعد از بیست و دو سال مجاهده

روزی مرحوم والد این مطلب را برای مرحوم آیه‌الله شهید مرتضی مطهری و بعضی دیگر نقل کردند:

---

<sup>۱</sup> جهت اطلاع بیشتر پیرامون احوالات مرحوم آیه‌الحق و الیقین آخوند ملا حسین قلی همدانی قدس الله نفسه الزکیه، رجوع شود به مطلع انوار، ج ۳، ص ۳۸-۴۶.

هنگامی که مرحوم آخوند ملا حسین قلی مراتب علمی و حوزوی خود را تمام کرد، دید دستش خالی است و هنوز به جایی نرسیده و نتوانسته آنچه را خوانده، بیابد و آنچه تحصیل کرده وجدان کند. لذا با توسّلات بالاخره در تحت تربیت مرحوم سید علی شوشتری قرار گرفت و به انجام دستورات و ریاضات و سایر اعمال موصله به مطلوب و مقصود پرداخت. دیگر مجاهده‌ای نبود که او انجام ندهد و خلاصه در این راه سنگ تمام گذاشت، تا اینکه کم‌کم این مطلب در ذهنش پیدا شد که بیست و دو سال است ما در اینجا هستیم و استفاده می‌کنیم، ولی حجابی برداشته نشده و به مقصود نرسیده‌ایم.

روزی بعد از زیارت امیرالمؤمنین علیه‌السلام در کنار ایوان حرم می‌نشیند و زبان شکوه و گلایه را نسبت به حضرت باز می‌کند که (یا علی! بیست و دو سال است ما با طلب و نیازی که داریم، به این مسائل و اوراد و اذکار مشغول هستیم و مجاهده می‌کنیم.) در این هنگام کبوتری را مشاهده می‌کند که روی تکه‌نان خشکی در ایوان می‌نشیند و برای خرد کردن،

آن را منقار می‌زند اما فایده‌ای نمی‌بخشد؛ تا اینکه خسته می‌شود و می‌رود. بعد از مدتی دوباره برمی‌گردد و باز شروع به نوک زدن می‌کند، ولی حاصلی نمی‌گیرد و می‌رود. این کبوتر بیش از پانزده مرتبه می‌رود و می‌آید و تقلّا می‌کند تا اینکه این نان خشکیده را کاملاً ریزریز می‌کند و در رفت‌وآمد متعددی برای جوجه‌های خود می‌برد.<sup>۱</sup>

امیرالمؤمنین علیه‌السلام در آنجا به نفس او القا کردند که اگر می‌خواهی بررسی، باید مانند این کبوتر باشی! چرا این کبوتر این قدر رفت و برگشت و این‌گونه بر سر این تکه‌نان تلاش کرد اما دست برنداشت؟ چون جوجه‌هایش گرسنه بودند و او جای دیگر غذایی پیدا نکرد. اگر تو نیز گرسنه‌ای نباید دست از تلاش برداری و اگر سیری برو! مگر گرسنه می‌تواند دست از تلاش بردارد و به دنبال غذا نرود؟! ایشان این را به‌عنوان پیغامی تلقی کرد و استقامت را ادامه داد و به جایی رسید که بزرگان به حال او غبطه می‌خوردند.

---

<sup>۱</sup> مطلع انوار، ج ۳، ص ۴۴.

حصول آنی نتیجه اعمال انسان، حتی در

صورت عدم انکشاف آن

نکته بسیار مهم این است که نتیجه تمام اعمال ما بعداً به دست نمی‌آید، بلکه همان موقع حاصل می‌شود. این طور نیست که آخوند ملاً حسین قلی بیست و دو سال زحمت بکشد و بعد از آن خداوند یک باره فتح باب کند؛ بلکه بیست و دو سال کشف باب می‌شد و ایشان متوجه نمی‌شده است!

نتیجه هر قدمی که انسان در سلوک بردارد، همان جا برایش حاصل شده است، منتها ممکن است همان موقع روشن و آشکار نشود. درست مانند صفحاتی که در کامپیوتر ذخیره شده و بعد با فشار دادن یک کلید تمام آن نمایش داده شود؛ این طور نیست که هیچ چیز در کامپیوتر نباشد و یک دفعه تمام این معلومات به وجود بیاید.

عدم انتباه مرحوم آخوند ملاً حسین قلی

همدانی از فتح باب حاصل شده در طول

بیست و دو سال، به جهت مصالحی خاص

بیست و دو سال برای مرحوم آخوند ملاً

حسین قلی فتح باب می شد، منتها بنا بر مصالحی خود  
ایشان نمی‌بایست اطلاع پیدا می‌کرد؛ و  
درغیراین صورت آخوند ملّا حسین قلی نمی‌شد.  
نظام تربیتی هر فرد با دیگری تفاوت دارد.

این مختصری از کیفیت تعامل امام صادق  
علیه‌السّلام با عنوان بصری بود. إنّ شاء الله از جلسه  
دیگر به اصل مطالب روایت عنوان بصری می‌رسیم.  
خداوند ما را موفق کند و اوقات ما را در تحصیل  
رضای خود و وصول به غایات و اهدافی که مورد  
نظر ائمه علیهم‌السّلام و اولیای بزرگوار است، سپری  
گرداند!

اللّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ